

در فضایی گرگ‌ومیش

■ یکی از مظاهر صحنه سیاسی کنونی مصر به خصوص در زمان وقوع حوادث خونینی که یک نمونه‌اش در برابر ساختمان ماسپیرو رخ داد و ابعدای طایفه‌ای و خطرناک به خود گرفت،به نحوی که بافت میهنی و روابط بین مسلمانان و مسیحیان را در معرض تهدید قرار داد، اظهارات نسنجیده و شایعاتی است که امروز اعلام شده و فردا تکذیب می‌شود و خالی از هر گونه حقیقتی است. به این ترتیب همه به هم مشکوک می‌شوند و در فضایی گرگ‌ومیش مواضع سیاسی گروه‌ها لحظه به لحظه تغییر می‌یابد و در نهایت افکار عمومی جامعه حیران و سرگردان می‌ماند.هیچ‌کس به حقیقت پی نمی‌برد و نمی‌فهمد که چرا چنین حادثه‌ای اتفاق افتاد، علت و عوامل آن چه بود، گویی اینجا ماشینی است که همچنان تلاش می‌کند تا اندیشه و تفکر مردم را در حالت غفلت و سرگردانی نگهدارد.

حدود ۲۵ نفر در حوادث خونین اخیر مصر به‌ویژه پس از راهپیمایی مسیحیانی که به سوزاندن کلیسایی در اسوان اعتراض داشتند، کشته شدند. دراین‌باره روایت‌ها متفاوت است. شاهدان عینی هر کدام چیزی می‌گویند. رسانه‌ها داستان‌های متفاوتی را سر هم می‌کنند. ما نمی‌دانیم چه کسی شروع‌کننده بوده است. ماجرای لباس شخصی‌هایی که در هر مناسبتی ظاهر می‌شوند تا یک تظاهرات مسالمت‌آمیز را به یک حادثه خشونت‌بار و خونین تبدیل کنند چیست و چرا بحران از همان ابتدای وقوع در اسوان کنترل نشد تا اینکه در ادامه به قاهره کشیده می‌شود. چرا برای یکبار هم که شده به صورت قانونی با این موارد برخورد نمی‌شود تا همگان آسوده‌خاطر باشند. چرا این گونه اعصاب مردمان را خرد کرده و می‌خواهند زمان را به عقب برگردانند. ماموریت رسانه‌های در گیر در این ماجرا چیست که بعضی وقت‌ها بدون مسوولیت‌پذیری برای آرام‌کردن اوضاع دست به تحریک این و آن می‌زنند.

یک نمونه از این ردگم‌کردن‌ها اظهارات عجیبی بود که روی صفحات اینترنت منتشرشد و در رسانه‌های مصر نیز بازتاب یافت. در همان شب اول شایع شد که هیلاری کلینتون وزیر خارجه آمریکا از طریق شبکه سسی‌ان‌ان به شورای نظامی مصر هشدار داده است که اگر اماکن مذهبی مسیحیان دچار آسیب شود آمریکا نیروهای خود را برای حمایت از آنها اعزام کرد. این خبر در حد دست شد و بدون دقت در صحت یا نادرستی‌اش همچنان به آن شاخ و برگ داده شد. جالب اینکه چنین خبری را یک رسانه صاحب نام یا یک شبکه شناخته‌شده هم نقل نکرده بود.

حرف‌های نسبت‌داده شده به کلینتون غیرمنطقی به نظر می‌رسید یا نوعی سیاسی‌کاری بود، چون معنایش یک دخالت نظامی خارجی بود و این مساله افکار عمومی مردم مصر را تحریک می‌کند و به واکنش‌های خشمگینانه‌ای منجر می‌شود. به نظر می‌رسد هدف سایت‌های ترویج‌کننده این شایعه نیز همین بوده باشد. حال چه از روی آگاهی یا از روی ناآگاهی. این در واقع ریختن نفت بیشتر روی آتش بود و انگیزه‌های طایفه‌گرایی را، آن هم در میان بحرانی حساس که دارای ریشه‌های عمیقی است، بیشتر تحریک می‌کرد و این تفکر را رواج می‌داد که کسانی می‌خواهند مصر را تحت‌الحمایه بین‌المللی قرار دهند. مساله‌ای که اگر کسی اندک تفکری درباره آن کرده باشد، می‌داند هیچ‌کس نمی‌تواند کنشوری با ۸۵ میلیون جمعیت را تحت‌الحمایه خود قرار داده و مسوولیت آن را بر عهده گیرد.

مصر در حال عبور از یک مرحله انتقالی است و به قایقی شباهت دارد که در میان طوفان‌ها، دریاها را درمی‌نورد. بنابراین احتیاج به خردمندی و تعقل دارد تا بتواند به ساحل نجات برسد. طبیعی است پس از وقوع یک انقلاب مانند انقلاب ۲۵ژانویه خواسته‌های مردم از هر نوع و گروهی ناگهان منفرج می‌شود و هر کس در این میان احساس می‌کند مظلوم واقع شده و خشم پامپال شده است. در این میان مسیحیان نیز احساس می‌کنند به آنها ستم شده است، به خصوص در رابطه با قوانینی که تأسیس آنرا عبادی را سامان می‌دهد. طبیعی است که آنها هم نگرانی‌هایی داشته باشند و ببینند که جریان‌های اسلام‌گرا صعود می‌کنند. پس از انقلاب ۲۵ ژانویه همه در راه به روی آنها باز شده است و حتی از تشکیل دولت اسلامی سخن می‌گویند. به نظر می‌رسد اجرای کامل قانون و محترم شمردن قوانینی که تحریک‌های طایفه‌گرایانه را جرم به حساب می‌آورد، در این شرایط و برای پیشگیری از رشد این گونه انتقام‌کنشی‌ها لازم است.

در چنین شرایطی بهترین راه‌حل این است که حقایق به صراحت بیان شود. اگر دولت کنونی که امور را اداره می‌کند و رودرو با سبیلی از مطالبات و اعتراضات مردم قرار گرفته، آن هم در شرایطی که کشور دچار رکود اقتصادی است و چنانکه آمارهای بین‌المللی نشان می‌دهند در معرض ورشکستگی قرار دارد، هیچ مانعی ندارد که دولت و شورای نظامی به صراحت با مردم سخن بگویند و به یاد داشته باشند که ماموریت‌شان انتقالی است و باید به‌زودی قدرت را از طریق یک انتخابات سالم به کسان دیگری واگذار کنند. مسایل کلان کشور و خواسته‌های فراوان شهروندان از جمله مسایلی است که باید دولت و رییس جمهور آینده به آن بپردازند، البته مشروط به اینکه روند انتقال قدرت در مصر به درستی و با سرعت انجام شود.

منبع:الشرق‌الاوسط

صحنه‌ای وجود دارد که گویی استعاره‌ای است از سرنوشت «دیمیتری آناتولیوویچ مدودف». این صحنه مدت‌ها قبل از آنکه رییس‌جمهور ۴۶ ساله روسیه در آن جنبشبه‌شب دست به خودکشی سیاسی بزند رخ داد، یعنی در دسامبر ۲۰۰۸. در آن زمان تنها هفت ماه از آغاز ریاست‌جمهوری مدودف می‌گذشت و او به مناسبت پانزدهمین سالگرد قانون اساسی روسیه برای جمعیتی پنج‌هزار نفری در کاخ کرملین سخنرانی می‌کرد. مدودف کوتاه زمانی قبل از آن با تجدیدنظر در قانون اساسی مدت زمان ریاست‌جمهوری و پارلمان را افزایش داده و البته طبق قانون جدید، رییس‌جمهور نمی‌توانست به طور مکرر انتخاب شود.

رییس‌جمهور روسیه در حال تقدیر از تلاش‌های کوشش در جهت آزادی و دموکراسی بود که ناگهان مرد جوانی که ظاهرا دانشجوی اقتصاد دانشگاه مسکو بود، از جای برخاست و فریاد کشید: «چرا به حرف‌های این مرد گوش می‌دهید؟ او خودش عمل نقض حقوق بشر و حقوق شهروندی است! در این کشور سانسور حاکم است و انتخابات آزاد وجود ندارد...».

در همین زمان مأموران امنیتی با آن کت و شلوارهای مشکي به این مرد ۲۵ ساله حمله بردند و صدایش را خاموش کردند، اما ناگهان مدودف فریاد زد: «ولش کنید! قانون اساسی دقیقاً به همین دلیل تدوین شد که هر کس این حق را داشته باشد که عقیده‌اش را بیان کند!» ولی مردان امنیتی کرملین نه تنها به دستور مدودف گوش ندادند بلکه حتی نیم نگاهی هم به جناب رییس‌جمهور نینداختند و فرد معترض را کت بسته از سالن خارج کردند.

و البته روزها بر دیمیتری آناتولیوویچ مدودف همیشه به همین صورت می‌گذشت. هر گاه لیموزین او به کرملین نزدیک می‌شد محافظان کاخ می‌گفتند: «رییس‌جمهور وارد می‌شود» اما زمانی که خودرو ولادیمیر پوتین نخست‌نوزیر وارد کاخ می‌شد همگی می‌گفتند: «رییس واقعی از راه می‌رسد».

کمتر از دو هفته پیش بود که مدودف در جریان کنگره حزب دولتی «روسیه متحد»، بدون هر گونه مقاومتی با واگذاری منصب موقت و قبول کرد که در آینده نخست‌نوزیر باشد. از تقریبا ۱۲ سال پیش که بوریس یلتسین، رییس کاگ‌ب یعنی پوتین را به بالاترین مقام اجرایی کشور ارتقا داد و این امپراتوری بزرگ بیش از یک دهه به طور کامل در اختیارش قرار گرفت، نرمش سیاسی اخیر مهم‌ترین نرمش سیاسی تاریخ روسیه به شمار می‌آید. در حالی که هنوز هفت ماه از ریاست‌جمهوری مدودف باقی مانده است اما رسانه‌های دولتی روسیه از هفته پیش چنین «رییس‌جمهور فعلی» می‌گویند که گویی کسی نمی‌تواند حتی حرکت آخر این مهره شطرنج عرصه سیاست این کشور را تحمل کند».

اما ظاهرا طی این روزها از واکنش افکار عمومی در مسکو هیچ خبری نیست و حتی یک روز پس از آنکه مدودف تصمیم‌ش را اعلام کرد نیز تنها ۵۰۰ معترض در میدان‌گاه همیشگی دگردنیشان یعنی در مقابل بنای ایبود پوتینکین تجمع کردند. با این حال در محافل سیاسی بحث و جدل‌های زیادی در مورد عقب‌نشینی مدودف در جریان است. زیرا هنوز هم پرسش‌های بی‌شماری بدون پاسخ مانده است، پرسش‌هایی مثل: آیا بازگشت پوتین به کرملین به نفع ثبات روسیه است یا ضربه به مگرایی به دموکراسی و لیبرالسم به حساب می‌آید؟ آیا این به معنای رشد اقتصادی است یا رکود و ایستادگی؟

اما در این میان مهم‌ترین پرسشی که خودنمایی می‌کند این است که آیا مدودف طی سه سال و نیم زمامداری‌اش اصولا برای آن ارزش‌هایی که خود اعلام کرده بود مبارزه‌ای کرد یا نه؟ البته این احتمال هم وجود دارد که او از همان آغاز کار و کلاما آگاهانه نقش سرباز کلاه فرمان کرملین را در یک نمایشنامه قبول کرده بود و طبق متن نمایش باید در تاریخ مقرر خروج خود از از کالسکه دو نفره پوتین و مدودف اعلام کند. در این صورت باید گفت که مدودف تنها چرخ پنجم کالسکه کرملین بوده است، فردی تزیینی به مانند آن دهقان زاهد یعنی «میخائیل کالنین» که در دوران استالین به مدت ۲۳ سال رییس فرمانلته بود. با آن مرد اوکراینی یعنی «یکلای پاگورنی» که به مدت ۱۲ سال در دوران برژنف این سمت را در اختیار داشت.

اگر وضعیت واقعا به این صورت بوده و حال علنی شده است، پس باید گفت که این رییس‌جمهور در تمام این سال‌ها نقش یک افعج‌باز برای روسیه ایفا کرده است. مدودف ادعا می‌کرد که فردی آزادی‌خواه است، اما اگر این ادعا صحت داشت هرگز همدست و شریک پوتین نمی‌شد. کلاما مشخص است که قبل از انتخاب مدودف به ریاست‌جمهوری روسیه در سال ۲۰۰۸، در محافل اصلی قدرت در روسیه در این مورد که او باید تنها چهار سال رییس‌جمهور باشد تصمیم‌گیری شده بوده است. در ماه‌های گذشته نیز شایعاتی این بار با گشت وبارگشت قوت گرفت. علاوه بر آن یک سال گذشته تصاویری از پوتین انتشار می‌یافت که چهره یک نخست‌نوزیر شاداب و سرزنده را به نمایش می‌گذاشت. در یکی از این تصاویر او را نشسته در پشت فرمان یک خودرو لادا و در حال عبور از سبیری می‌بینیم. در تصویر دیگر پوتین در حال شنا در سبایفیک است و در آخرین و جدیدترین نسخه در حالی که پیراهن به تن ندارد در مقابل پزشک ایستاده تا سلامت کامل او را گواهی کند، اما همه این عکس‌ها یک پیام داشت: به چشم خودتان ببینید که من قدرتمندترین مرد این کشور هستم. این در حالی بود که مدودف در همان زمان مردی فاقد قدرت و نمگین نشان داده می‌شد، مردی که گویی در آینده نزدیک در مورد آینده ریاست‌جمهوری خود سخن خواهد گفت. اگر که البته هرگز از او سر نزد و گویی از ماه‌ها پیش تسلیم شده بود.

بازگشت پوتین امر شگفت‌انگیزی نبود، بلکه آنچه موجب شگفتی همگان شد نحوه اعلام این مساله بود. کسی تصور نمی‌کرد که این نمایش در جریان کنگره حزب دولتی روسیه متحد روز صحنه برود. این نمایش عجیب و دولتی در ساله بزرگ ورزشی مسکو به اجرا درآمد و کارگردان نمایش ۱۰ هزار دانش آموز و دانشجو را به عنوان سپاهی لشگر به خدمت گرفته بودند. هیچ‌کس از جزئیات نمایش خبر نداشت و شاید به همین دلیل شعارهایی که روی لباس‌های متحدالشکل (شلوار جین و ژاکت، بدون کراوات) نقش بسته بود حامل هیچ پیام مشخصی نبود.

مدودف که خود بارها دست‌اندرکاران تبلیغات دولتی را



راسخ Reuters

مدودف؛ همدست پوتین

ترجمه: محمدعلی فیروزآبادی

محکوم کرده بود، حضوری کلاما نمایشی داشت. او ساکت و آرام کنار پوتین نشست، همان سیاستمداری که به احتمال قوی حکومتی طولانی‌تر از حکومت برژنف بر روسیه خواهد داشت. «پوری ریشف» سفیر سابق روسیه در فرانسه با قاطعیت در مورد پوتین می‌گوید: «او مردی آکنده از عقده است که عقیده دارد هر چه بخواید می‌تواند بر سر ملت روسیه بیاورد. بزرگ‌ترین اشتباه یلتسین هم این بود که پوتین را برای جانشینی خودش تعیین کرد. این کار یک جنایت بود». اما آن طور که این روزها معلوم شده است، انتخاب مدودف برای کرملین در سه سال و نیم پیش هم در کمال بی‌مسئولیتی انجام گرفته بود. پوتین او را انتخاب کرد، چون می‌توانست از طرف او مطمئن باشد. مدودف در آغاز دهه ۹۰ و هنگامی که پوتین رییس دولت محلی سن پترزبورگ بود، از سوی او به عنوان دستیار انتخاب شد. در سال ۱۹۹۹ و همزمان با آغاز نخست‌نوزیری پوتین به عنوان فرد معتمد به کاخ نخست‌نوزیری راه یافت و بعدها با حکم پوتین به ریاست اداری کرملین و رییس شورای نظارت بر گارژپوم انتخاب شد. او در تمامی این مناصب وفاداری محض خود را نسبت به پوتین ثابت کرد و به همین دلیل توانست در انتخابات سال ۲۰۰۸ رقیب قدرتمندی به نام «سرگی ایوافت» را که پیش از آن وزیر دفاع روسیه بود از گردونه خارج کند. پوتین وحشت

عجیبی از ایوافت داشت و حتی حاضر نشد که او را در دولت تحت ریاست خود قبول کند.

اما برخلاف آنچه غرب و روشنفکران روسی به هنگام ورود مدودف به کرملین عقیده داشتند، او هرگز فردی لیبرال و نقش‌مقابل پوتین نبود. مدودف تنها در روش‌هایش با پوتین تفاوت داشت. مدودف و پوتین هر دو تجربه‌های زیادی از سال‌های پرچالش دهه ۹۰ دارند و به خوبی می‌دانند که چطور می‌توان به صورت غیررسمی حکومت کرد و قانون و نهادهای دور زد. با این حال مدودف دیگر آن سیاستمدار کلاسیک گذشته نبود و در همان حال که پوتین از کامپیوتر وحشت داشت از ایده‌های جدید و اینترنتان استفاده می‌کرد و از برخی جهات دنیایی کلاما متفاوت با آنچه در ذهن پوتین می‌گذرد داشت.

تصمیم مدودف در مورد طولانی‌تر کردن مدت ریاست‌جمهوری و پارلمان آن هم در بدو ورودش به کرملین نشان می‌دهد که او با تلاش و تصمیم خود به این مقام ترسید. این تغییر مهم در قانون اساسی که به معنای خنده‌دار تر کردن سیستم دموکراتیک به شمار می‌آمد، در واقع بخشی از یک قول و قرار پنهانی بود که پوتین و مدودف قبل از انتخابات در مورد آن به توافق رسیده بودند. این قبول و قرار اولین خیانت مدودف به ایده‌های لیبرالی محسوب می‌شد که او بعدها به صورت علنی برای آن موعظه می‌کرد و به عبارت دیگر اولین خطای دوران شکست خورده ریاست‌جمهوری او به حساب می‌آید. دوران ریاست‌جمهوری مدودف تقریبا هیچ نقطه لوجی نداشت و تنها در یک دوره کوتاه سعی کرد که حرف‌هایی تازه بزند. این دوران کوتاه هم کمتر از یک سال طول کشید. مدودف در سپتامبر ۲۰۰۹ طی مقاله‌ای در اینترنت با تیزبینی به تشریح موقعیت روسیه پرداخت و انتشار این مقاله در واقع آغاز همان دوران کوتاه بود. او در این مقاله ضمن حمله به «اقتصاد ابتدایی مبتنی بر مواد خام» به شدت «فساد روزمره»، «مفسر اجتماعی شبیه به دوران شوروی» و «خاکیات پدسرالارانه» را مورد انتقاد قرار داد. و کوتاه زمانی بعد در مصاحبه‌ای با اشپیگل از این شکایت کرد که: «ما به تجارت گاز و نفت معتاد شده‌ایم. به عقیده مدودف روسیه باید در

جهان



راسخ Reuters

در ماه آگوست و در جریان یک سفر هوایی بر فراز ولگا و را مجبور کرده که از این کار صرف نظر کند؟ به هر حال این رازی است که تنها این دو نفر از آن خبر دارند. اینکه پوتین در حال حاضر بار دیگر مدودف را مجبور می‌کند که به عنوان دبیر کل حزب روسیه متحد وارد صحنه شود نیز نوعی تحقیر و اهانت است، زیرا مدودف بارها این حزب سپاهی لشکرها را مورد انتقاد قرار داده است.

مدودف این تجربه را دارد و می‌داند که حتی اگر نخست‌نوزیر هم شود، چاره‌ای جز اطاعت از پوتین ندارد و البته این در صورتی است که اصلا برای این بست معرفی شود. در این صورت او باید مجری برنامه‌ای شود که پوتین در کنگره حزب ارایه کرده بود و کلاما با تصورات مدودف مغایرت دارد. زیرا پوتین نوعی سرمایه‌داری دولتی را بر روسیه حاکم ساخت و امروز بار دیگر سهم شرکت‌های دولتی در تولید ناخالص ملی این کشور به ۵۰ درصد می‌رسد. این در حالی است که مدودف خواهان واگذاری شرکت‌های دولتی از قبیل رزفنت و ایرفلوت به بخش خصوصی بود؛ خواسته‌ای که البته به سرعت به فراموشی سپرده شد.

به این ترتیب روسیه که یکی از بزرگ‌ترین کشورهای جهان به شمار می‌آید، همچنان نیازمند صادرات نفت و گاز است و به غیراز صنایع فضای، اتمی و تسلیحاتی همه تلاش‌ها برای ارتقای دیگر شاخص‌های اقتصادی این کشور با هدف ورود به بازار جهانی ناکام مانده و سیستم بهداشت و درمان روسیه هم یادآور برخی کشورهای دورافتاده جهان سوم است.

پوتین در آن کنگره حزبی سه‌مانند همیشه برای پنهان کردن عیب و نقص‌ها به بزرگنمایی بیلان خود پرداخت. او ضمن تحسین این مساله که از سال ۲۰۰۸ شش میلیون نوزاد در روسیه به دنیا آمده‌اند، از آن به عنوان «بالاترین ارزش ۲۰ سال اخیر» یاد کرد اما هیچ اشاره‌ای به افزایش حداقل یک میلیون نفری درگذشتگان در همین بازه زمانی نکرد. علاوه بر آن هیچ سخنی هم در مورد افزایش فرار مغزها از روسیه بر زبان نیاورد.

پس از آن سبیل وعده و وعیدها شروع شد و گفت که حقوق بانزنستگان ۱۹ درصد افزایش خواهد یافت و ارتش و نلواکن دریایی در سال آینده تجهیز و هزار مدرسه جدید ساخته می‌شود و مشکلات برق و آب مناطق دورافتاده روسیه نیز حل خواهد شد. افزون بر آن وعده داد که حقوق و دستمزد معلمان، پزشکان و سربازان ۵/۶ درصد افزایش خواهد یافت. با این حال اینکه روسیه چگونه می‌خواهد به رشد اقتصادی هفت‌صدسی برسد، به صورت یک معما باقی مانده است.

البته این پوتین نیست که به این وعده‌ها باید عمل کند بلکه این مدودف است که از ماه می به عنوان نخست‌نوزیر، این بار را احتمالاً بر دوش خواهد داشت. او همچنین باید با مشکل بزرگ افزایش مالیات‌ها و بالا رفتن سن بازنشستگی نیز روبه‌رو شود و در همان حال پوتین با خیال راحت در کرملین «عقب‌صاحب سرزمینی هستیم که پر از فقر است و هیچ آینده‌ای ندارد، سرزمین برده‌ها، چالش‌ها و فروپاشی‌ها. آقای رییس‌جمهور بالاخره کاری بکنید! این قدر یاره و چرند نگویید!»

اما مدودف به ندرت شخصا تصمیمی می‌گرفت. برکنار کردن «پوری لوشکف» شهردار مسکو و مواضع غرب‌گرایانه‌ای هم که مدودف در مورد عملیات تانو در لیبی

تخاذ کرد نیز راه به جایی نبرد، زیرا پوتین از این جنگ به عنوان «جنگ صلیبی» یاد می‌کرد. دیگر تلاش‌های مدودف

برای آنکه تا اندازه‌ای از نفوذ و تاثیر استنادش یعنی پوتین خارج

شود ناکام ماند. این رییس‌جمهور می‌خواست که روسیه هر

روز زودتر به سازمان اقتصاد جهانی بپیوندد، تا این امپراطوری

عقب‌مانده از ارتباط عمیق‌تری با اقتصاد جهانی داشته باشد، اما

هر زمان که به کمک مشاوران مانعی بر سر راه پیوستن به

این سازمان را کنار زد، پوتین مانع جدیدی مقابلش گذاشت

و حتی به صورتی کلاما خودسرانه عوارض گمرکی واردات

خودروهای خارجی را نیز افزایش داد.

مدودف در پایان دسامبر ۲۰۱۰

طی مصاحبه‌ای سراسری برای اولین بار

از دشمنان پوتین نام برد، امری که تا

آن زمان در تلویزیون دولتی، یک تابو به

حساب می‌آمد. چند روز بعد به دستور

پوتین «پوری تمزوف» معاون سابق

نخست‌نوزیر و مخالف امروزی دولت،

در جریان یک راهپیمایی دستگیر

شد. پوتین ضمن مسامحت نمزوف و

همفکرانش از آنان به عنوان «خائن به

وطن و وطن فروش» یاد کرد. زمانی

دیگر مدودف نسبت به پیشداوری و صدور حکم از سوی پوتین

آن هم قبل از برگزاری دادگاه «میخائیل خودروفسکی» انتقاد

کرد. پوتین ادعا می‌کرد که خودروفسکی مرتکب حداقل سه

قفره قتل عمد شده است. با این حال وحشت در این مورد به

کمک خودروفسکی آمد و حکم او را به نصف یعنی به ۱۴ سال

زندان کاهش داد.

اینکه مدودف هرگز نتوانست در مورد اینکه از قدرت

سیاسی‌اش واقعا استفاده کند، تصمیم بگیرد؛ شاید بیش از

همه به تربیت متفاوت و که پسر یک استاد دانشگاه است

بر می‌گشت. او بوریس یلتسین نبود که به دلیل اعتقاداتش

منصب و زندگی خود را به خطر اندازد و شباهتی به پوتین هم

نداشت که در دوران کودکی و در حیطاطولت‌های محله‌های

کارگرنشین سن‌پترزبورگ باقوی‌تر از خود پنجه درمی‌انداخت.

مدودف همیشه خود را برابر کوچک پوتین می‌دانست و این

مساله تقریبا در همه عکس‌های مشترک این دو نفر کلاما

مشهود است. در این عکس‌ها مدودف سعی دارد که حتی

در مقام رییس‌جمهور از هر رفتار و حرکت رییس دولت

کیی‌برداری کند. جالب آنکه مدودف پوتین را «شما» و پوتین

او را «تو» خطاب می‌کند.

به این ترتیب بود که پوتین سه‌هنگام ضرورت از تحقیر

مدودف نیز ابایی نداشت. به عنوان مثال در همان حال

که پروژه منتخب مدودف یعنی «سکوکوو» و کمیسرین

مدرن‌سازی وی در مجموع ۲۵۰ میلیون یورو بودجه داشت،

پوتین برای کمیته مدرن‌سازی خود بودجه‌ای بالغ بر ۲/۴

میلیارد یورو تصویب کرد تا به این صورت برتری خود را به

رییس‌جمهور نشان دهد.

آیا این گفته محافل کرملین واقعیت دارد که مدودف قصد

داشته بار دیگر برای ریاست‌جمهوری کاندیدا شود اما پوتین

کلاف سردرگم افغانستان

۱۰ سال بعد

بروس ریچل، ترجمه: سیدسعید کلاتی

■ ۱۰سالی می‌شود که جنگ در افغانستان شروع شده است، اما تنها در عرض دو هفته اخیر چهره آن به یکباره تغییر کرده است. امیدها برای دستیابی به یک آشتی صلح آمیز میان افغان‌ها به یأس تبدیل شده‌اند و رقابت دیرپای بین هند و پاکستان به کشمکش‌ی بدل شده است که مشابهش را در تاریخ دو کشور کمتر می‌توان سراغ گرفت؛ کشمکش بغرنجی که امروز حتی پیچیده‌تر هم شده است. در اکتبر سال ۲۰۰۱، بعد از هفته‌ها تلاش نافرجام برای متقاعد کردن رهبر طالبان- ملا عمر- به تحویل اسامه بن‌لادن و پیروانش به دادگاه برای محاکمه شدن به جرم حملات ۱۱ سپتامبر، جرج بوش نخستین گلوله‌های جنگ افغانستان را علیه گروهک‌القاعده و طالبان شلیک کرد.

در سال ۱۹۹۸ –سلف او، بیل کلینتون، من و بیل ریچاردسون – سفیر ایالات متحده در افغانستان- را با پیام مشابهی- بن‌لادن را تحویل دهید- راهی کابل کرده بود. بین سال‌های ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۱، رهبر طالبان ۳۰درخواست برای تحویل بن‌لادن را رد کرد.

طی دو سال اخیر، حکومت فعلی افغانستان به رهبری حامد کرزای و به پشتیبانی ایالات متحده و ناتو به انتهای مختلف سعی در کشفاندن طالبان به پای میز مذاکره و گفت‌وگو درباره صلح و پایان جنگ کرده است. بسیاری از جمله خود من باوجود شک داشتن به کارایی این سیاست با توسل به این شعار که آزمو‌دن و شکست خوردن بهتر از نیازم‌ودن است، معتقد بودند به امتحان کردن می‌ارزد.

ملا عمر پاسخ خود را در اواخر ماه قبل ارسال کرد. یک فرد پاکستانی در حالی که وانمود کرد حامل پیام صلح از ملا عمر و شورای‌عالی صلح وی است، درخواست ملاقات با مذاکره‌کننده ارشد کرزای- یعنی رییس‌جمهور اسبق افغانستان برهان‌الدین ربانی- را رد کابل کرد. اما شاخه‌زیتون او ثمری غیر از بمبی در دستارش نداشت. به‌له، او ربانی را به قتل رساند. سازمان اطلاعات افغانستان معتقد است که او توسط ملا عمر و طالبان برای کشتن ربانی فرستاده شده بود. تقریبا حق با آنهاست. اما کرزای پاکستان را متهم به تحریک این حمله کرد. شاید او نیز در این مورد محق باشد. بعد از گذشت بیش از ۱۰ سال ملا عمر و

رهبری طالبان تغییری نکرده است. آنها به دنبال صلح‌نیستند. آنها برای ترک القاعده آماده نیستند. در ماه می امسال آنها برای بن‌لادن سس‌و‌گ‌واری کردند و یادش را به عنوان یک قهرمان گرامی داشتند. گفت‌وگو ی صلح‌آمیز با عمر و طالبان غیرممکن است.

بعد از آن، کرزای در قالب یک سفر برنامه‌ریزی‌شده به دهلی‌نو رفت و یک پیمان مشارکت استراتژیک را با نخست‌نوزیر سینگ امضا کرد. حال، هندوستان نیروهای افغان را آموزش خواهد داد. به این ترتیب برنامه عظیم مساعدت اقتصادی هند در افغانستان از آنچه که هست، بزرگ‌تر خواهد شد. کرزای فرصت کمی در اختیار دارد. اساس پشتیبانی وی از پاکستان عملا بعد از قتل ربانی به لرزه افتاده است. او باید مواضع محکمی در برابر پاکستان اتخاذ کند. رقابت بین هند و پاکستان همواره بخشی از شرایط پیچیده و هزاررنگ افغانستان بوده است، اما امروز این رقابت نقشی کانونی‌تر را برای این کشور ایفا می‌کند. همراه با پایان دلخراش امیدواری‌ها به فرا بُند صلح در افغانستان، این کشور به میدان نبرد دیگری برای یک نزاع ۶۴ساله تبدیل شده است. در این وانفسا، طالبان تنها خودش و متحد پاکستانی‌اش را برای سرزنش کردن کنار دست دارد.

منبع: the National Interest



منبع: اشپیگل